

توحید و شرک

مقدمه نسخه الکترونیکی

به نام بی نام او

بیا تا شروع کنیم
در امتداد شب نشینیم و طلوع کنیم
مهم نیست چگونه و چطور و چند
به يك تلنگر ساده بیا تا رجوع کنیم
ببین که خاك چگونه به سجده افتاده است،
چرا غرور و تفاخر
بیا تا رکوع کنیم.

استاد دکتر علی شریعتی و استاد محمد علی طاهری عزیز،

برای من بسان یک آموزگار ساده نبودن که فقط معلوماتی از شما بیاموزم، که معلومات را از هر با معلوماتی می توان آموخت. حیات پر فراز و نشیبی را سپری نموده ام که در حین آن، روزگار برابرم دست به یک بازی نغز زد و ناگهان م را در برابر روح های بزرگی نشانده. حادثه ای بزرگ که می توانست اتفاق نیفتد و ممکن بود که هرگز پیش نیاید و تا آخر عمر متوجه نشوم که چه اوجها، رنگها، جلوه ها، پروازها و تکانهایی عمیق در هستی و در وجودم وجود دارد. در همان راهی که متولد شده بودم، همین جور می رفتم تا پیر شوم و خالی از هر پرواز و اوجی و بدون هیچ دستاوردی، رخت سفر می بستم. آه که اگر در زندگی با شما عزیزان آشنا نمی شدم، چقدر بی نصیب بودم و بی فیض.

آنچه را که از شما گرفتم، مگر می شد که از کسی یا کتابی آموخت، مگر بوی مست کننده روح های بزرگ و معطران، زیبایی و جلال اندیشه نابتان و لطافت معجزه آسای حلقه های تفویض شده استاد طاهری عزیز را می توان در جایی دیگر یافت.

مگر این راه پر و فراز و نشیب را می توانستم بی راهبری حضور متعالی شما که از راه و رسم منزلها با خبر بودید، طی طریق نمایم. تقدیر ناب الهی بود که مرا با این اندیشه های ناب و بواسطه حضور مبارک و و برکت یافته تان آشنا نمود.

اینجانب سعید یسایی (توحید)، تهیه و تنظیم الکترونیکی آثار دکتر علی شریعتی را که بواسطه آشنایی با دوست فرهیخته ام، جناب انی کاظمی عزیز صورت گرفت، به استاد عزیزم، جناب طاهری نازنین و همسر مهربانم تقدیم می نمایم. عزیزی که از دیدارشان، صحبت شان، آشنایی با اندیشه هایشان، لبخندشان، نگاه شان، سخنانشان، سکوشان، زیستن شان، بودنشان و حتی یاد و به یاد آوردنشان و احساس حضورشان، الهام می گیرم... می چشم... می بویم... می شروم و می بینم.

و سخنی با دوستانی که توفیق حضور در دوره های عرفان حلقه برایشان میسر نگردیده است و از اندیشه های ناب دکتر علی شریعتی بی بهره مانده اند و هنوز در پیوستن به این راه مردند و از قافله سرمنزل حضرت دوست عقب مانده اند...

هنگامیکه به آموزه های نابشان دل دهی و در آنها غرق شوی، و در ارتباط هایتان با شبکه شعور کیهانی، آغوش احساس و روحلت را، زبان قلبت را، دهان فهمت را بگشایی و با دقت، مواظبت، عطش، نیازمندی، فروتنی، تسلیم، مداومت، اطمینان، صبر و مقاومت، راهها، درها و پنجره های وجودت را بواسطه بینشها و کشف رمز های بوجود آمده، باز کنی و بدنبال آن، در روزنه های وجودی تان بگردی و خود را، همه خود را، همه ابعاد، همه خواسته ها، همه تشنگی ها، همه فهمها، حس ها، دردها، بلعیدنها، گرفتن ها و ... را در فیلتر عرفان حلقه بریزی و صبر کنی؛ خواهید دید و سر منزل مقصود را می یابید و حس می کنی که چه چشمه هایی در درون تان جاری شده است. فقط در آن صورت است که از همه چیزهایی که در این دنیا نیست و اصلا نیست، پر می شوی و پر می شوی و پر می شوی و صدای ریزش این جریانهای اعجاب انگیز غیبی را در درون خود و با گوش دادن به آنها و با دل بستن و خاموش بودن، به روشنی و صراحت و بلند و بلند می شنوی و رویش بهشت در کویر خلوت و سوخته دلت اتفاق می افتد. احساس می کنی که پنجره هایت به سوی عالمی دیگر گشوده شده و روده های غیبی در پنهانی ترین دهلزهای روحلت سرباز نموده اند و سرشار می شوی.

سرآخر خدایا ترا سپاس دوباره می نمایم که وجودم را با اعجاز این قرن که همانا ظهور و حضور استاد طاهری عزیز (بنیانگذار عرفان حلقه) و اساتیدی بمانند دکتر علی شریعتی آشنا و قرین نمودی و از تو می خواهم که سایر هموعان و دوستانم را، که از این فیض عظیم بی بهره مانده اند، به سر منزل مقصود هدایت نمایم.

آمین.

سعید یسایی (توحید)

kimiagoo@yahoo.com

ebrahimezaman@yahoo.com

بسم الله الرحمن الرحيم

یکی از دستوراتی که ما داریم اینست که به کعبه بنگرید و سکوت کنید و بیندیشید . این دستور به عقیده من از عمیق ترین دستوراتی است که در مراسم و مناسک حج برای خواص و کسانی که لذت اندیشیدن و عظمت فهمیدن را می دانند عنوان شده است .

ما الان در جایی هستیم که می توانیم به سادگی کعبه را اگر نه با چشم ولی با احساس ببینیم و خودمان را در برابر کعبه بیاییم و بنابراین یکی از دستورهای ما اندیشیدن درباره کعبه است . این اندیشیدن در برابر کعبه و درباره کعبه ، اندیشیدنی بسیار مشکل است برای اینکه وقتی ما در برابر قبر حضرت رسول می ایستیم در برابر آرامگاه حضرت امیر می ایستیم در بقیع به زیارت می رویم ، در برابر قبر شهداء و ائمه و بزرگان دینمان می ایستیم ، اندیشیدن برای ما ساده است چرا که پیغمبر را می شناسیم یک شخصیت معین و مشخصی است با یک اندیشه مشخص . و درباره شخص مشخص و حد و رسم معین می توانیم فکر بکنیم . ما درباره پیغمبر فکر می کنیم پیغمبر کسی است که در اینجا مدفون است . و او را ما می شناسیم . زندگیش را ، سیره اش را ، سخنانش را ، اعمالش را ، غزواتش را همه را بیش و کم اطلاع داریم این خاطره ها را ، این دانش ها را که در طول زندگی اسلامی و تربیت فکری مان پیدا کردیم ، دو مرتبه در ذهنمان تجدید می کنیم ، و این خودش اندیشیدن در برابر آرامگاه پیغمبر ، آرامگاه حضرت علی ، ائمه و شهداء و هر شخصیت دیگر بسیار آسان و بسیار مشخص و معلوم است . اما این دستور که در برابر کعبه بایستیم و

بیاندیشیم یک اندیشیدن بسیار مشکل است . چون که داخل کعبه هیچکس نیست . آرامگاه کسی نیست . به هیچ

شخصیتی منسوب نیست و اصلاً نمی دانیم درباره کی باید بیاندیشیم .

آیا واقعا وقتی که درباره کعبه می اندیشیم ، درباره ابراهیم باید بیاندیشیم ؟

نه ، ابراهیم یکی از عناصری است که در داستان ساختمان کعبه وارد شده در جزء ذات کعبه ابراهیم نیست . یا اسماعیل

بانی کعبه است ولی معنای کعبه اسماعیل نیست . هاجر است ؟ نه هاجر یکی از شخصیت‌هایی است که در بنای کعبه

حضور دارد و درباره او اندیشیدن غیر از درباره کعبه اندیشیدن است .

در تهران سال پیش من وقتی که خاطرات برداشت های خودم را در حسینیه ارشاد راجع به اولین باری که به حج

مشرف شدم عرض می کردم این مطلب را می گفتم که یک مساله بسیار اساسی در زیارت خانه خدا این است که من

احساس کردم - و شما همگی قاعدتا" احساس کرده اید - ما تمام عمرمان را به طرف این خانه نماز خوانده ایم تمام

لحظات زندگیمان را به طرف این جهت تقدیس کردیم ، تعظیم کردیم ، تجلیل کردیم و برای ما مسلمانها جهت قبله

یعنی جهت کعبه از جهات جغرافیائی یعنی شمال و جنوب و مشرق و مغرب عالم پر معنی تر و با ارزش تر است . و

اصولا کعبه مثل اینکه قلب عشق های ما ، ایمانهای ما ، عقاید ما و همه فرهنگ ما و همه تاریخ ما و همه روح و

معنویت و عاطفه ما است .

بعد از بیست سال ، سی سال ، پنجاه سال ، شصت سال ، هفتاد سال که هر لحظه و هر روز و صبح و شب دائما به

کعبه جهت می گرفتیم و دائما نماز می گذاردیم و دائما تعظیم می کردیم ، حالا موفق شدیم بیائیم به زیارت این خانه .

قبل از اینکه وارد مکه بشویم به میزانی که نزدیکتر به مکه می شویم ، به همان میزان حالت کنجکاوی آمیخته با

طپش و اضطراب و هیجان در ما افزایش پیدا می کند .

هر قدمی که به کعبه نزدیکتر می شویم دلمان محکمتر و شدیدتر می زند و منتظر یک لحظه بسیار پر هیجان هستیم که برای اولین بار چگونه کعبه را خواهیم دید با همین چشمهایمان . و بعد وارد شهر می شویم و با همین حال قدم به قدم به مسجد نزدیکتر می شویم . از این دیواره ها و درهای مسجد وارد می شویم . یک مرتبه در برابرمان یک صحن بزرگ قرار می گیرد و یک مرتبه در وسط صحن یک خانه ساده نمایان می شود و اینجا یک لحظه حساس است لحظه ای که با همه هیجانهای زندگی یک مسلمان قابل مقایسه نیست .

در اینجا طبق آن عادت که همیشه داریم یک شوک شدید به ما دست می دهد . و آن اینکه این همه — مثل اینکه سی سال ، چل سال ، پنجاه شصت سال عمرمان را در هم آمیخته — درباره کعبه می اندیشیم و همیشه با دلمان به طرف کعبه حرکت می کردیم و حال با پا به طرف کعبه آمده ایم و حالا در برابر خود کعبه هستیم به چشمان می بینیم بعد می بینیم هیچ چیزی نیست ^۱ . این هیچ چیزی نیست خیلی معنا دارد . اگر روح ، لطافت عمق و زیبایی و عظمت را نفهمد ، یک مرتبه متوجه یک تکان و حرکت عجیب می شود ، یک سقوط در خودش احساس می کند . که این همه عمر و این همه تاریخ برای آمدن به جایی که هیچ کس در آن نیست ؟ یک مرتبه روح هیجانش را عوض می کند منظره دنیا در ذهن و روح و قلب آدم تغییر می کند . و آن اینکه چقدر خوبست که هیچ کس نیست . چقدر عالی است که هیچ کس در این خانه نیست . برای اینکه می خواهد از تمام کره زمین و تمام لحظات عمر انسانها همه را جمع کند در این گوشه از زمین ، و همه را بچرخاند دور این خانه ، و بعد همه انسانها با اینهمه کوشش و اینهمه ذوق و عشق و اینهمه خاطره وقتی که آمدند در برابر خانه قرار گرفتند ببینند هیچ کس نیست یک مرتبه متوجه مطلق بشوند . یک مرتبه تمام لحظات عمر که به طرف کعبه آمدند تا در برابر کعبه بایستند از کعبه باز دور بشوند و به طرف جهان بروند به طرف هستی حرکت کنند . کعبه یک آدرس است و تمام تقدس او هم در همین آدرس بودنش است . و همه

عظمتش هم به این است که این آدرس را خداوند تعیین کرده است و هر جای دیگر هم می توانسته تعیین بکند

..... نه این سنگها تقدس دارد و با سنگهای دیگر کوه ها فرق می کند و نه حتی خود حجرالاسود ذاتا با سنگ های

آسمانی دیگر تغییر و فرق دارد . ارزش این خانه به خاطر این است که این خانه آدرسی است برای اینکه انسان جایگاه خودش را در این زندگی و در روی زمین و در این جهان گم نکند . ارزشش این است که به نام توحید این خانه ساخته شده ، خود خانه نه ارزش هنری دارد نه ارزش اقتصادی دارد نه ارزش معماری دارد نه ارزش ذاتی دارد هیچ

فقط یک ارزش اعتقادی بزرگ مافوق بشری و بشری دارد و آن اینکه به نام یک فکر ساخته شده ، **توحید** . به دست یک انسان ساخته شده و آن بنیانگذار توحید و همدست او فرزند او بوده ذبیح توحید، قربانی توحید .

چرا توحید این همه اهمیت دارد ؟ مگر توحید غیر از اینست که خدا در عالم یکی است و دو تا نیست ، سه تا ، چهار تا پنج تا بی نهایت نیست ، همه هستی را از جماد و نبات و حیوان و انسان یک خدا آفریده ؟ بعضی از ادیان معتقد بودند دو تا خدا . خدای شر خدای خیر . بعضی از ادیان معتقد بودند سه تا خدا بعضی از ادیان معتقد به چندین خدا بودند خوب این دین ما هم معتقد به این است که نه ، یک خدا . بسیار خوب این حرف هم درست که جهان ساخته شده و اداره شده به وسیله یک اراده کل و عقل کل و خالق کل است نه دو تا ، نه سه تا ، نه چند تا . می خواهیم ببینیم این حرف که یک بحث علمی یا فلسفی درباره خلقت عالم و آدم است این چرا اینقدر اهمیت دارد که در طول تاریخ بنیانگذار و اعلام کننده این نهضت ، ابراهیم پدر پیغمبران بحق از نظر ما باشد و شخصیت بزرگی مثل پیامبر اسلام خودش را ادامه دهنده نهضت ابراهیم بداند و نام دین خودش را نامه دین ابراهیم انتخاب بکند و بعد طول تاریخ بشریت را از خودش به بعد تا آخر در جهت نهضتی که ابراهیم خلیل گذاشت تعیین بکند و همه این حرفها و عقاید و این احکام و این اصول روی کاکل یک حرف بچرخد و آن توحید است . چرا ؟ اگر یک بحث فلسفی و علمی است این توحید ، در

برابر شرک یعنی دو خدائی سه خدائی چند خدائی که این بحثی است که فلاسفه باید با هم بکنند یعنی هر کس فلسفه می خواند بگوید فلان فیلسوف به یک خدا معتقد بوده است در دنیا ، فلان فیلسوف دیگر به دو تا ، دیگری به سه تا ، و یکی دیگر به چهار تا ، چنانکه در تاریخ فلسفه می بینیم ، بعضی ها می گویند تمام عالم از یمک عنصر درست شده است ، بعضی ها می گویند از دو تا عنصر ، بعضی ها می گویند نود تا و بعضی ها می گویند از صد و چهارده تا . این بحث به مردم چه مربوط است ؟ این بحث دانشگاهی است بحث فلسفی است ، توی آکادمیهای آتن ، توی اسکندریه ، توی همدان در گذشته ، در رم ، در یونان در آنجا باید بحث می کردند ، مثل سقراط و افلاطون و ارسطو و امثال آنها . توده های مردم ، بردگان قوم های ذلیل و برده ظلمه ، نژادهای شکنجه دیده و آن برده ارزان قیمت محکومی که در بازار جده یا مکه در قرن هفتم ، در قرن اول اسلام ، به فروش می رفت چه ارتباطی این فکر با سرنوشت او دارد که او در برابر این شعار توحید اینقدر حساسیت به خرج می دهد . و این فکر چه ضرری به ابوسفیان و ابوجهل و عکرمه و امیه بن خلف و امثال اینها دارد که آنهمه دشمنی و مخالفت در برابر این فکر به خرج می دهند . یک عده متفکرین باید طرفدار این یک خدائی و یک عده باید طرفدار چند خدائی در تاریخ می شدند . و بعد هم سرانجام که علم پیشرفت کرد مردم کم کم به وحدانیت خدا پی می بردند و همه موحد می شدند . اما فلسفه توحید و مساله شرک غیر از مساله جهانی ، غیر از مساله وجودی ، غیر از بحث فلسفی ، غیر از اینکه در ساختمان جهان سخن از توحید یا سخن از شرک در تاریخ بوده یک نقش دیگری دارد ، یک معنی دیگری دارد که این معنا است که ارزشی عظیم تر از ارزش فلسفه و فکر و علم به اصل اعتقادی توحید به زندگی بشر می داده است ، و کار ابراهیم بیشتر از کار یک فیلسوف و یک صاحب نظری که یک حقیقت فلسفی را در دنیا گفته ارزش دارد و چنین که ما معتقدیم رسالت ابراهیم رسالت همه انسانها در روی زمین است . رسالتی است که ما هر لحظه و هر روز مسوول این رسالت هستیم و رسالتی است که این رسالت را

باید نسلهای آینده از ما بگیرند و تکاملش بدهند و در زمین پخشش کنند و بشریت را به دعوت آن بخوانند . چرا این

همه عظمت ؟ و چرا فکر توحید این همه عمق و این همه معنا در زندگی بشر دارد ؟

شناخت توحید

توحید را نمی شود از این جهت فهمید مگر اینکه ضدش را فهمید و آن شرک است .

متاسفانه بحث هائی که بطور کلی توی ذهن است بحث توحید و شرک به معنای یک خدائی بودن و اعتقاد به یک

خدائی دردنیاء و اعتقاد به چند خدائی است که این می شود شرک و آن می شود توحید .

این دو تا با هم در تاریخ مخالف بودند یک عده طرفدار این فکر بودند یک عده طرفدار آن فکر و این دو با هم می

جنگیدند . خوب به بشر چه مربوط است ؟ به زندگی من چه مربوط است ؟ به وضع اجتماعی من چه مربوط است ؟ به

برابری و عدالت انسانی چه مربوط است ؟ به فرهنگ و اخلاق و معنویت چه مربوط است ؟ من می توانم زندگی بکنم ،

علم داشته باشم ، تکنیک داشته باشم ، تولید داشته باشم زندگی مرفه داشته باشم ، به من هم مربوط نباشد که خدا

یکی است ، یا دو تا است ، یا پنج تا است ؟

اما درست برعکس این است . بحث درباره توحید و شرک به این شکل که من می خواهم مطرح کنم خسته کننده

است ، جنبه درسی دارد و یک مقدار تحملش مشکل از نظر اینکه باز عرض کردم جالب نیست ، گرم کننده نیست ،

لطافت ندارد . ذوق توی آن ندارد ، یک بحث صد در صد درسی است ، اما مرا باید ببخشید و بخاطر اینکه فهم هر

عملی که ما در این مراسم بخصوص می کنیم و همچنین معنی پیدا کردن هر عملی که در زندگی مذهبی امان می

کنیم موکول به فهمیدن توحید است ، امشب این خستگی را تحمل نکنید . و اگر ما در این چند روزی که اینجا هستیم

فقط توحید را بفهمیم ، به عقیده من مسوولیت رسالت واقعی ما از آمدن به این مراسم و پایان دادن به این رسم و سنت

بزرگ انجام شده است ، بقیه همه روی این ساخته می شود . و آن این است که برخلاف آنچه که به ما می گویند اصول اعتقادی ، اینجوری نیست که اول توحید دوم عدل سوم نبوت چهارم امامت پنجم معاد . این جور نیست ، اصل اساسی که اسلام روی آن بنا شده است یک پایه دارد : توحید .

بقیه اصول روی توحید بنا شده است نه در کنار توحید قرار گرفته باشد . نبوت دوم نیست که مکنار توحید باشد ، نبوت از توی توحید بیرون می آید یعنی شکل ساختمان اعتقادی امان را باید در ذهن درست تصور بکنیم . پنج تا پایه و ستون در کنار هم چیده نشده است . یک ستون به عنوان زیر بنا است ، سنگ اصلی است که سمب آن حجرالاسود است ... این سنگ زیربنای همه عقاید است ، همه اعمال است و حتی همه روابط کوچک و بزرگ و اقتصادی و سیاسی و اخلاقی و اجتماعی فرد است . و آن توحید است که یک اصل و السلام . روی این اصل همه چیز بنا شده است .

از نبوت گرفته ، از امامت گرفته ، از معاد گرفته و عدالت و نهی از منکر و جهاد و همه چیز حتی دوستی ها ، حتی روابط فردی ، حتی زندگی اقتصادی ، حتی زندگی خانوادگی ، همه چیزمان روی یک اصل . بنابراین حرف اساسی من اینست که توحید یک عقیده ای در کنار عقاید دیگر نیست ، اصلی در برابر اصول دیگر نیست . اصول دیگر نیامده اند اضافه بشوند به اصل توحید . یک اصل به نام توحید داریم که همه چیز در آن هست و همه چیز از آن بیرون می آید .

اهمیت توحید

چرا توحید در زندگی بشر اینهمه اهمیت دارد ؟ من از نظر فلسفی روی آن بحث نمی کنم ، برای اینکه اولاً متخصص فلسفه نیستم و ثانیاً یک بحث دیگری می خواهم بکنم برای اینکه بحث فلسفیش غالباً شده است و بیش و کم اطلاع دارید . از لحاظ کلامی درباره اش نمی خواهم بحث بکنم برای اینکه کلام بلد نیستم . فقط از لحاظ رشته کار خودم

بحث می کنیم و آن این است که توحید و شرک این دو تا فکر در تاریخ بشر ، در زندگی ملت ها در زندگی

اجتماعات ، در تمدن ها و فرهنگهای انسانی هر کدام چه نقشی داشته است ؟

همان طوری که عرض کردم امکان ندارد ارزش اجتماعی و نقش تاریخی توحید را بفهمیم مگر این که ضدش یعنی

شرک را بفهمیم و وقتی که شرک را فهمیدیم خود به خود توحید ، ابعاد جامعه شناسی و نقش تاریخی آن در زندگی

بشر کاملاً هویدا و مشخص می شود .

اصولاً در مطالعه ای که روی تاریخ ، روی تمدن ها ، روی جامعه ها می کردم مساله ای را متوجه شدم ، مساله ای

خیلی ساده است ، خیلی معمولی . همه شما متوجه آن هستید و آن اینست که در تاریخ و جامعه شناسی همه جامعه ها

بیش و کم شناخته شده اند همه تمدنها شناخته شده اند ، حتی انسان ابتدائی که اول دسته جمعی شروع کرده به

زندگی بسیار ساده شبیه به حیوان شبیه به انسان ، شناخته شده همه تاریخها بدون شک و همه جامعه شناسان مادی و

غیر مادی مذهبی و ضد مذهبی بدون استثنا به این اصل معتقد شدند که در تاریخ بشر هیچ جامعه ای نیست که دین

نداشته باشد . بنابراین در روی زمین جامعه ای که انسان در آن زندگی بکند اما همراه آن مذهب نباشد نیست .

از اینجا چه نتیجه گرفته می شود ؟ نتیجه ای که گرفته می شود خیلی مهم است و آن این است که پس پیغمبران ما از

ابراهیم تا پیغمبر اسلام و پیش از ابرهیم نیامده اند تا بشر را متدین بکنند .

برای اینکه بشر به فطرت خودش متدین است . نتیجه ای که گرفته می شود این است که این پیغمبران نیامده اند در

جامعه های انسانی احساس مذهبی ایجاد کنند . زیرا هر پیغمبری در هر جامعه ای که مبعوث شده ، در جامعه مذهبی

مبعوث شده است آن جامعه مذهبی بوده و مذهب داشته است . بنابراین نتیجه گرفته می شود که هیچ کدام از این

پیغمبران بزرگ که ما می شناسیم نیامده اند تا خدا پرستی در جامعه ها تبلیغ کنند چون همه جامعه ها خداپرست بوده

اند بدون هیچ شک پیش از بعثت پیغمبرانی که ما می شناسیم . پس آمده اند چکار کنند ؟

آمده اند فقط یک کار بکنند و نه هیچ کار دیگر و هر کار دیگری هم کرده اند برای تحقق همان کار اولیه است و

آن اینکه توحید را جانشین شرک کنند . شرک یعنی چه ؟ شرک بر خلاف آنچه که ما تصور می کنیم لامذهبی نیست ،

مذهب است . برخلاف آنچه که فکر می کنیم مشرک دیندار است ، معتقد است پرستنده و عابد است . مشرک کسی

است که در چنین وقتی که بت‌هایشان را که روی ارايه های بزرگ از معبد آفتاب بیرون می آوردند ، زنان و مردان

زیباترین دختران و پسران خودشان را نذر می کردند که در پای بت سر ببرند و این خون بهترین خون متبرکی می شد

که در دعاها و نذرها و مراسم مذهبی مصرف می شد و از آن شراب متبرک ساخته می شد ، این مشرک است ؟ این

بی دینی است ؟ قربانی در برابر بت و برای بت در جاهلیت همین عرب وجود داشته . قربانی چی ؟ قربانی انسان ، نه

قربانی گوسفند . بسیار نذر می کردند که اگر من مثلاً چند تا پسر داشتم پسر اولم را قربانی می کنم برای بتم . نذر می

کرده که بت او را پسر دار بکند و به ازای این پاداشی که بتش به او می دهد اولین پسرش را در برابرش ذبح کند . این

احساس ، احساس لامذهبی است یا مذهبی است ؟

می بینیم مقام مذهبی اینها از ماها که موحدیم خیلی محکمتر است . پس چرا این همه تکیه می شود به

سوزاندن و از بین بردن و ریشه کن کردن شرک . بنابراین توحید در برابر شرک ، دین در برابر بی دینی نیست ، مذهب

در برابر لامذهبی نیست ، پرستش خدا در برابر عدم اعتقاد به وجود خدا نیست .

نه تنها پیغمبران ما آمده اند تا پرستش خدا را جانشین عدم پرستش بکنند بلکه اینها آمده اند تا پرستش را تخفیف

بدهند . یعنی همه جا جامعه ها بیشتر از پیغمبران ما خدا پرست بودند برای این که اینها می گفتند یکی بپرستید آنها

صدها می پرستیدند . اینها نیامدند خدا پرستی را ایجاد کنند یعنی پرستش معبود ایجاد بکنند برای اینکه انسانها همواره از توتّم گرفته ، از مهره گرد و قرمز رنگ و خوشرنگ گرفته به اسم فیتیشیسم ، از روح جدش گرفته به اسم آنی میسم ، از اشیا طبیعی گرفته ، از ستاره ها گرفته ، از بعضی درختها گرفته ، از رب الانواع گرفته همه اینها را می پرستیده است و مجسمه می ساخته و پرستش می کرده و تمام مدت عمرش را در راه آنها فداکاری می کرده بلکه خون خودش را به سادگی می داده .

بنابراین طول تاریخ زندگی انسانی همواره بر مذهب مبتنی بوده و پیغمبران ما آمده اند تا توحید را جانشین شرک کنند یعنی مذهبی را جانشین مذهب دیگری کنند .

این احساس لامذهبی اعتقاد به عدم وجود خدا ، بحث و مساله تازه است که از اروپای بعد از (رنسانس) قرن شانزدهم و هفدهم در دنیا مطرح شده است ، در تاریخ اصلا مطرح نبوده است . در هیچ جامعه ای مطرح نبوده . جامعه های سی هزار سال پیش در اسپانیا می شناسند که این بشر هنوز لباس نداشته ، اما خدایانی را معتقد بوده و می پرستیده است . هنوز خانواده تشکیل نشده است ، اما معبد داشته و می پرستیده است . بنابراین تمام رسالت پیغمبران بحق که ما به این تسلسل نبوتها معتقدیم کارشان تحقق توحید بوده در برابر شرک که مذهبی است در برابر مذهب . از اینجا اهمیت شناختن توحید برای مسلمانی که معتقد به نهضت ابراهیم است و بالاخص مسلمانی که آمده است تا اینجا ادای ابراهیم را ده روز دریاورد فهمش و ضرورت فهمش کاملا پیدا است .

در داستان قرآن داریم ، در تورات داریم ، که آدم دو پسر داشت یکی قابیل و یکی هابیل . قابیل مظهر یک انسان خودپرست ، شهوت پرست ، مال پرست و هابیل مظهر یک مسلمان به معنای قرآن است و یک معتقد و تسلیم در برابر حقیقت و یک دوست و برادر و مطیع مذهب و خدا و احترام کننده پدرش آدم است . آدم که مظهر بشریت مطلق است

تقسیم می شود به دو انسان ، یکی قابیل مظهر انسان پلید و زشت و یکی هابیل مظهر انسان پاک و بی عیب و متعالی . این داستان اصلا چرا در اسلام گفته شده است ؟ چه ارزشی دارد ؟ که دو تا برادر با هم سر نامزدشان دعواشان شده است ، یکی دیگری را زده کشته و بعدا پشیمان شده . این حادثه ای است که اصلا اسلام تاریخش را با این شروع نکند !؟ بعد می پرسند چرا آخر ؟ می گویند به خاطر اینکه می خواسته است بدی قتل نفس را نشان بدهد . لازم نیست آغاز تاریخ بشر را که یک قتل نفس در او اتفاق افتاده است ، این همه اهمیت بدهیم ، مساله مهمتر از این است . قابیل و هابیل مذهبشان یکی است ، همان را که آدم آورده است . پدرشان یکی است آدم است ، مادرشان هم حوا است ، در یک خانواده بزرگ شده اند ، محیطشان هم فرق نداشته که یکی بگوید آن در یک دانشگاه درس خوانده ، استادهای آن یک جور دیگری بوده اند ، روزنامه های دیگری می خوانده تلوزیون تماشا می کرده ، روضه می خوانده ، و آن مطالب دیگر . آنجا که هیچ چیز نبوده اصلا هیچ چیز نبوده – اختلاف محیط نبود . یک تربیت ، یک ذات ، یک دین ، یک پدر ، یک مادر – دو تا انسان متضاد با هم درست می کند . چرا ؟ چه عاملی در این دو با هم فرق دارد ؟ که یکی انسان کش و یکی مظهر انسانیت است .

قابیل و هابیل وقتی که سر نامزدشان اختلافشان می شود آدم می گوید بروید قربانی بیاورید ، پیش خدا قربانی کنید خدا قربانی هر کدامتان را قبول کرد همان تسلیم دیگری بشود می گویند خیلی خوب . هابیل می رود بهترین و زیباترین شتر زرین موی گله اش را می آورد برای قربانی خدا ، قابیل که خودش مدعی است و متجاوز حق هابیل است و به حق او نمی خواهد تمکین کند و می خواهد نامزد او را برای خودش بگیرد که زیباتر است . او می رود یک دسته گندم پوسیده زردی گرفته را از توی خرمنش برمی دارد و به قربانگاه برای خدا می آورد . و مسلما قربانی هابیل قبول می شود و قربانی قابیل قبول نمی شود . مع ذالک قابیل نه به حرف پدر تمکین می کند نه رعایت حق برادر می کند ،

نه تمکین حکم خدا و برادرش هابیل را در صحرا می کشد . برای اینکه به طمع خودش برسد . در اینجا این فکر پیش می آید که چه علتی باعث شده است که قابیل این جور آدمی از آب درآمده است ؟ و هابیل آن جور آدمی ؟

در خود این عمل ، آدم متوجه می شود که اینها پدرشان و مادرشان و مذهبشان ، دینشان ، محیطشان و ... همه یکی بوده اما معلوم می شود وضع زندگی آنها با همدیگر فرق داشته است . یکی رفته شتر گله را آورده ، یکی رفته یک دسته گندم پوسیده آورده است .

پس معلوم می شود که یکی در دوره گله داری زندگی می کرده و یکی در دوره مالکیت خصوصی زندگانی می کرده است . مالکیت خصوصی در تاریخ بشر از وقتی شروع می شود که انسان وارد دوره کشاورزی می شود . قبل از دوره کشاورزی انسان در دامن طبیعت صید می کرده ، در دریا صید ماهی می کرده ، جنگل و دریا در اختیار همه بوده ، حق دیگری را پایمال نمی کرده ، حقوقی را منحصر به خود نمی کرده است ، هیچ کس دیگری را از مواهب طبیعت محروم نمی کرده ، همه برادر و برابر هم بر روی سفره خدا – طبیعت – غذا می خوردند . و هر کس می خواست که شکار چرب تری به دست بیاورد باید قدرت بیشتری در شکار می داشته . قرق گاه وجود نداشته ، مالکیت خصوصی و فردی و محرومیت دیگران وجود نداشته ، انحصار طلبی وجود نداشته ، برتری طلبی وجود نداشته ، حرص و آز وجود نداشته وقتی که سفره در اختیار همه و مملو از خوراکی باشد اشخاص برای چنگ زدن به روی هم نمی پرند . انسان کم کم وارد دوره کشاورزی که می شود زمین کشاورزی محدود بوده ، قوی ها ، زورمندها که در دوره زندگی جنگل و دریا ، هر کس برای خودش آزادانه صید می کرد و شکار می کرد حالا این زورمند برای اولین بار زورش را به جای شکار بیشتر و صید بیشتر در محروم کردن دیگران به کار می اندازد .

دور این تکه زمین کشاورزی محدود را خط می کشد ، دیگران را نمی گذارد که از آن بهره برداری کنند همه را خودش تصاحب می کند و به خود اختصاص می دهد . بنابراین رابطه انسانها دگرگون می شود . برای اولین بار رابطه دو برداری که در روی زمین آزادانه در جنگل کنار دریا صید و شکار می کردند تبدیل می شود به رابطه دارنده و ندار ارباب و نوکر ، مالک و محروم ، این آقا که زورمند بود و دور این تکه زمین را محصور کرد و به خودش اختصاص داد ، نمی تواند به اندازه همه زمینی که به زور گرفته کار بکند ، به نیروی کار احتیاج دارد .

دیگران ، انسانهای دیگر می خواهند کار کنند که نان بخورند . زمین ندارند ، خود به خود رابطه این دو تا معین می شود . این برای خوردن نان می آید اسیر و اجیر آن می شود ، آن برای تولید در زمینی که اضافه گرفته است احتیاج به نیروی کار او پیدا می کند ، بردگی به وجود می آید . در تاریخ بشر برای اولین بار بردگی این جوری ایجاد می شود .

بردگی که ایجاد شد یعنی دو جور انسان ایجاد شد : انسان خواجه ، انسان برده ، انسان ارباب و انسان نوکر ، انسانی که دارد و انسانی که ندارد ، رابطه فرق می کند . در دوره زندگی عمومی و مشترک در روی زمین رابطه برابری و برداری بود ، اما حالا رابطه خصومت و تضاد بین دو انسان در یک جامعه است . این قبیله مشترکی که همه با هم برابر در جامعه زندگی می کردند و کار می کردند ، تبدیل شده به یک جامعه ای که دو قطب ضد هم دارد که با هم مبارزه می کنند . قابیل نماینده انسان دوره ایست که بشر وارد مالکیت انحصار طلبی شده و رابطه انسانها بر دشمنی ، برادر کشی ، پایمال کردن حق ، اسیر کردن دیگران ، بهره کشی از اکثریت به نفع خود و هابیل نماینده دوره قبلی ایست که هنوز انسان به این جنایت وارد نشده و به این مرحله هنوز پا نگذاشته است و در دامن طبیعت اساس برابری و برادری بشری هنوز زنده بوده است . پس در طول تاریخ بشر که در تمام داستانها هست یک دوره طلایی داریم دوره ای که انسانها برابر در زندگی و در زمین زندگی می کردند و دوره بعدی که تولید کشاورزی آغاز می شود انحصار طلبی

و حرص زراندوزی استعمار و استثمار دیگری و بردگی و سرواژی و تضاد و توجیحه های انحرافی حق و ظلم و جنایت و برادر کشی رابطه انسانها می شود . قابیل نماینده این دوره انحصار طلبی فردی بشر است . و هابیل نماینده دوره برابری و برادری و وحدت بشری است .

از اینجا یک بحث خیلی عمیق فلسفی مطرح می شود . و آن اینکه این قابیل را که می بینیم آدمی است مذهبی ، همین قابیل جنایتکار و برادرکش مذهبی است . و به همان اندازه عقیده دارد به خدا ، به توحید ، به معاد ، به فردا که هابیل اعتقاد دارد . اما سیستم زندگی و نظام اجتماعی که به آن متصل است جوری است که مذهب را وسیله توجیحه منافع و هوس های شخصی خود می نماید . به مذهب تا وقتی معتقد است که به نفع خودش تمام می شود و وقتی که می بیند خدا به نفع هابیل رای می دهد حق حکم خدا را پس می زند . بنابراین قابیل و هابیل در طول تاریخ نماینده دو طبقه می شوند یک طبقه کشنده و گیرنده حق و غصب کننده حق و دیگری مظلوم ، محروم و تحت تسلط دیگری قرار می گیرد .

اینجا می بینیم جامعه بشری که یک جامعه واحد بود تبدیل شد به جامعه دو گانه . و از اینجا است که می بینیم اسلام می گوید همه انسانها فطرتشان بر توحید است ، بعد شرک به وجود می آید . شرک چیست ؟ شرک همان مذهب عمومی انسان است که همیشه و همه وقت موجود است . بعد در نظام اجتماعی بشر وقتی که روابط انسانی بین انسانها از صورت هابیلی به صورت قابیلی تبدیل می شود مذهب از توحید تبدیل می شود به شرک . پس شرک عبارت است از مذهبی که نظام قابیلی درست می کند برای توجیحه وضع خودش در جامعه متضاد . چه جوری ؟ وقتی جامعه بشری تبدیل به دو قطب متضاد با هم شد ، دیگر برادری بشری ، وحدت بشری در آنجا معنائی ندارد . یکی دارد و یکی ندارد ، یکی برده است و یکی ارباب است ، یکی همه چیز دارد یکی هیچ چیز ندارد ، یکی باید تمام زندگیش را کار کند و

نخورد و یکی تمام زندگی اش را کار نکند و بخورد . این دو تا انسانها اصلا هیچ وجه اشتراکی با هم ندارند . پس دو جور انسان به وجود آمد . برای توجیحه اینکه دو جور انسان در جامعه هست باید یک فلسفه ای درست بشود ، یک دینی درست بشود که این دوگانگی را در زندگی انسان توجیه کند و آن عبارت است از یک فلسفه ای یک دینی که دوگانگی را در زندگی انسان توجیه کند و آن دوگانه پرستی است ، از اینجا خدای خیر و شر درست می شود . چرا خدای خیر و شر درست می شود ؟ برای اینکه در زندگی جامعه بشری دو جور انسان درست شده است ، دو طبقه متضاد درست شده است .

چرا دو تا خالق در دنیا وجود داشته باشد ؟ برای اینکه توجیه کند که دو جور انسان ، برتر و پست تر در زندگی اجتماعی هست . چرا یکی خدای برتر و یکی خدای پست تر است . یکی خدای بالا است ، یکی خدای پایین است ؟ بخاطر اینکه انسان برتر و انسان پست تر توجیه بشود که یکی ساخته خدای برتر است و آن انسان دیگر ساخته خدای پست تر است . پس انواع شرک که دو پرستی ، دوگانه پرستی ، دو خدائی و یا تقسیم جهان به خیر و شر ، به ظلمت و نور ، به اهورا و اهریمن است ، یک زیربنای فلسفی دارد که دنیا را به دو قطب تقسیم می کند که بعد این زیر بنا و این اعتقاد نظام زندگی اجتماعی را که تقسیم به دو قطب متضاد شده است ، توجیه کند .

پس دو گانه پرستی که یک مذهب شرک است از وقتی پیدا می شود که دوگانه بودن بشری به وجود می آید و دو قطب داشتن و دو خالق و دو مدبر و دو خداوند و اعتقاد به دوگانگی در همه جهان برای این است که بتوانند زندگی دوگانگی بشر اولیه را که بعد تقسیم شده است به قابیل و هابیل منطقی جلوه بدهند . دیگر آدمها با هم ارتباط ندارند چون آدم تقسیم شد به قابیل و هابیل ، دیگر آدم نیست ، آدم مرد و حالا یا قابیل و یا هابیل است ، این قابیل نمونه مجسمه طبقه حاکم جامعه ای است که تقسیم به دو قطب متضاد شده است . قابیل را می بینیم که آدمی مذهبی بود

اما مذهب را وسیله دست خودش کرده بود برای توجیه وضع خودش . برای اینکه به برده بگوید تو زاده خدای دیگری و به خودش بگوید و به او بقبولاند که من زاده خدای دیگری هستم . این قابیل که در طول تاریخ ، تبدیل به طبقه حاکم می شود در رابطه حاکم و محکوم که بر تاریخ حکومت می کند خود این قابیل که یک فرد ، یک مسلط ، ارباب ، و یک صاحب بشر است کم کم در طول تکامل تاریخ تبدیل می شود به سه بعد . همین یک قابیل سه قیافه پیدا می کند . یکی در قیافه زور ، یکی در قیافه زر ، یکی در قیافه دین تکامل پیدا می کند . و این سه عنصر طبق حاکم را علیه مردم می سازند .

طبقه حاکم در طول تاریخ از این سه عنصر درست شده است ، وقتی که جامعه ها دیگر رشد پیدا کرده ، جامعه هائی که ما می شناسیم ، جامعه های رم ، جامعه ایرن باستان ، جامعه فلسطین ، جامعه بین النهرین ، پیغمبران ما وقتی که قیام می کنند در برابر این طبقه با این سه قیافه مواجه می شوند ، این سه طبقه را قرآن که سه تا سمبل است به صورت سه شخص به بشریت معرفی می کند . گاه به صورت اسم و صفت می گوید .

ملاء – مترفین – احبار یا رهبان :

- ۱ – ملاء چشم پر کن ها هستند یعنی نمایندگان زور در جامعه بشری .
 - ۲ – مترف ، ثروتمندانی که هیچگونه مسوولیت مذهبی و بشری و اخلاقی نمی شناسند به خاطر اینکه تکبری که زاده ثروت و تمکن آنهاست آنها را از هر مسوولیت انسانی بری کرده است .
- ملاء ، یعنی کسی که وقتی در جامعه راه می رود چشم را پر می کند .
- مترف ، یعنی کسی که مثل بوقلمون نر توی خیابان که راه می رود ، جور دیگری راه می رود .

رهبان ، یعنی متولیان معابد – دین ها – نمایندگان ادیان .

یک نیروی دینی جامعه در دستش بوده ، راهب بوده ، خبر بوده و اخبار بوده است ، روحانیون مذاهب و طبقه روحانی در

مذاهب یعنی طبقه رسمی . یکی مترفین بودند طبقه اقتصادی ، و یکی ملاء بودند که طبقه سیاسی و قدرت اجتماعی

در دستشان بود ، این سه بافت ، یک بافت واحدی را می ساختند و یک طبقه را تشکیل می دادند اما سه قیافه داشتند .

در داستان موسی می بینیم یکی فرعون است که در برابر نهضت موسی می ایستد نماینده قدرت سیاسی جامعه بشری ،

نماینده ملاء . یکی قارون است که در برابرش می ایستد نماینده قدرت اقتصادی جامعه بشری . یکی ساحره ها و

نماینده همه بلعم باعورا است . یکی نماینده مذهب و یکی نماینده اقتصاد و یکی نماینده قدرت سیاسی جامعه اس . هر

سه با هم همکارند و هر سه همدست در برابر نهضت موسی ، یک چوپانی که یک مرتبه از صحرا آمده و با چوب

دستی چوپانی می خواست علیرغم همه این قدرت قیام کند .

آیا الان در ذهن شما اینطوری نقش نیست یک طبقه است ، سه قیافه دارد همان قارون بود که حالا شد بلعم باعورا ، و

فرعون همان قابیل بود که حالا شد فرعون و بلعم باعورا و قارون ، همان یک آدمی بود که برای اولین بار برادر کشی

را برای منافع شخصی و انحصار طلبی در تاریخ بشر آغاز کرد و همین آدم ، مسلط بر تاریخ شد و بعد همین آدم در

تکامل سه قیافه پیدا کرد . این سه قیافه سه جور آدم جدا از هم اند اما در عین حال یک قدرتنند و قدرت حاکم بر

سرنوشت تاریخ و انسان ها و ناس و توده های مردمند . پس ما الان معنی تثلیث را فهمیدیم . تثلیث را که در

مسیحیت می شناسیم اب ، ابن و روح القدس . هم پدر است و پسر است و هم روح القدس سه تا است یعنی پدر جدا ،

روح القدس جدا و پسر جدا است . در عین حال هر سه شخص جدا از هم و مستقل از هم یک ذات واحدی هم هستند

این کدام است . این خدای جهان نیست ، خدای جهان اگر سه عنصر جدا از هم اند – سه ذات جدا از هم نمی توانند

یک ذات باشند . اگر یک ذات است نمی شود سه ذات جدا از هم باشد . این همان طبقه حاکم جامعه بشری است که در عین حالی که یک ذات است سه قیافه دارد .

پس تثلیث یک شرک نوع دوم است که ظاهراً نام مذهب دارد و ظاهراً نام معبود و خدا دارد اما یک ذات در سه قیافه جدا از هم است و راست هم هست اما ما خیال می کنیم درباره خدا صحبت می کند . نه درباره آن طبقه صحبت می کند ، طبقه ای که هم دین مال اوست و در دست اوست و هم پول در دست اوست و هم زور در دست اوست ، خدا را هم همان او می سازد یعنی خدای شرک را ، دین شرک را هم همان می سازد کی می سازد ؟ ملاهای رسمی ادیان گذشته می ساختند – دین را و خدایان را – به ضرر بشر می ساختند و به نفع طبقه ای که خودشان عضو لایتنجری آن طبقه بودند .

روحانیون طبقه قرون وسطی و موبدان قدیم ایران باستان گاه بیش از هشتاد درصد به قول (آلبرماله) زمین های زیر کشت سرزمین خودشان را در اختیار خودشان داشتند . که در این داستان (اختون) که یکی از خدایان بین النهرین است ، یک شاعری می گوید که این اختون که خدای ما است بقدری حریص است ، بقدری چپاولگر و متجاوز است که حتی لقمه را به چه رنج و بدبختی حالا به دهان بچه کوچکم می کنم از دهن بچه کوچکم می قاپد و نمی گذارد بچه های من شکمشان سیر شود . کنایه می زند به صاحبان معبد که همه پول مردم را غارت می کردند به نام خدایانی که ساخته بودند .

بنابراین سه خدائی وجود دارد ، سه تا عکس از خدایان کشیده اند که در نزد بنده هم هست – یک خدا در یونان است به اسم (زاگره) این خدا یک گردن دارد ، یک کله دارد اما سه تا چهره دارد یکی در هند است هیچ ربطی به خدای یونان ندارد به اسم (ویشنو) اینهم یک گردن یک کله و سه چهره دارد . یک خدا هم در مسیحیت است (بیچاره

حضرت مسیح (یک گردن ، یک کله از فلسطین گرفتند بعد سه چهره به او دادند . الان عکس حضرت مسیح در تثلیث (در ترینیته) توی کاتولیک این است ، یک سر است که سه چهره شبیه به هم و کنار هم است به این صورت یک

یک ابروئی دارد ، این ابروی وسطی ابروی چپ چهره اولی و ابروی راست چهره دومی است . ابروی چپ چهره وسطی ابروی راست چهره سومی است یک چنین هیکلی مثل کوبیسمهای پیکاسو درست کرده است . این سمبل خدای عالم نیست ، این سمبل طبقه حاکم روم است که خدا را به صورتی درآورده است که توجیه کننده سه بعدی بودن یک بعد است و سه قیافه داشتن یک گردن و سه چهره بودن یک اندام که طبقه ایست که سرنوشت زندگی و فکر و ایمان و قدرت و ماده جامعه در دستشان بوده به سه قیافه . این امرل است که می گوید . در قرون وسطی خلاصه قضیه این بوده یکی گردن مردم را به زور می گرفته و نگه می داشته – به زور – یکی دیگر جیب او را خالی می کرده یکی دیگر به گوشش می گفته صبر کن خدا بزرگ است . صبر کن این سه نفر در طول تاریخ با همدیگر همکاری می کردند .

تثلیث ، یعنی این ، شرک یعنی این ، چند خدائی چیست ؟ یک نوع شرک . شرک چند خدائی است ؟ شرک دو خدائی زیربنای جامعه ی دو بعدی است . شرک سه خدائی زیر بنای طبقه سه خدائی است . در خود ایران باستان من فکر می کردم که باید تثلیث باشد برای چه ؟ برای اینکه طبقه حاکم در ایران باستان خیلی رشد پیدا کرده بود و این نمی توانست سه خدا نداشته باشد ، چه جور دو خدا برای او کافی بوده ؟ طبقه حاکم که موبدان بودند و خانواده (قارن) بودند و هخامنشیان همسایه اینها بودند که سه بعد بودند چطور خودشان را توجیه می کردند ؟ بعد یک مرتبه متوجه شدم که آنجا هم سه تا خدا داریم اما اهریمن و اهورمزدا دو بعدی بودن جامعه را توجیه می کند اما یک چیزی دیگری داریم و آن اینست که در ایران سه تا آذر داریم ، سه آتش مقدس . یک آتش مقدس در آذربایجان – هر سه آتش اهورا

مزدا است ، اما سه آتش – یک آتش دیگر در فارس و نزدیکی آن و آتش سوم نزدیک مزینان ما – یک قلعه دورافتاده ایست کنار کوه ریود در قلعه مهر – از آن آتش های بدبختی است .

آتش اول در آذربایجان آتش اشراف و بزرگان و تخمه داران و خانواده های مجلل دوره ساسانی بوده آنها فقط این آتش را می پرستیدند که سمبل آنها بود ، آتش پارس فقط آتش موبدان و روحانیون بوده و آتش سوم که اسمش آتش مهر – آذر برزین مهر – بود در همین سبزووار . این آتش کشاورزان بوده ، می بینیم سه بعدی بودن طبقه حاکم به صورت سه آتش مقدس مستقل از هم که در ایران باستان توجیه می شود ، یک شرک است و دو بعدی بودن جامعه بشری که یک بعد برتر و یک بعد پست تر دارد و اینها هیچ وقت نمی توانند انتقال طبقه بدهند و به قول ارسطو (بردگان را خدا برده آفریده و آزادگان را خدا آزاد آفریده) .

پس زیر بنای فلسفی ، مذهب ساختگی که برای توجیه خصومت ، توجیه نظام حاکم و محکوم ، توجیه نظام بردگی ، توجیه نظام نژادی ، توجیه نظام سرواژی و نظام دوگانگی و سه گانگی و چند خانوادگی و برتری و پستی زندگی بشری که در داستان قابیل به معنای کامل آن می توان گفت نظام قابیلی ، مشتمل محکمی به دهان این دسیسه بزرگ تاریخ بوده که از مذهب بزرگترین وسیله بدبختی بشر را می ساختند و این مذهب ، مذهب شرک است . بنابراین توحید عبارت است از : یک فلسفه جهان بینی و جهان شناسی که همانطور که می خواهد وحدت به جهان بدهد از نظر خلقت ، وحدت به انسان بدهد و همان طوری که می خواهد وحدت بین تمام عناصر جهان بدهد و جهان را به خیر و شر تقسیم نمی کند ، همانطور می خواهد زیربنایی برای وحدت گروه ها و نژادها و طبقات بشری بسازد و بنابراین توحید خدا ، در عین حال که حقیقت توجیه کننده عالم است زیربنای توحید انسان هم هست . و توحید معبود زیربنای توحید عابد ، که انسانها باشند است . و نهضت ابراهیم که می خواهد علیرغم نمرودها و علیرغم سازندگان مذهب شرک

و تثلیث و ثنویت و چند خدائی و بت پرستی که یکی از انواع شرک بت پرستی است ، و به این شکل مذهب را وسیله توحیه نظام قابیلی در طول تاریخ کرده ، ابراهیم می خواهد به وسیله توحید در عین حال که انسان را از نظر شناخت هستی برگرد کانون واقعی و حقیقی عالم وجود بچرخاند در عین حال بر گرد یک ملاک و یک زیربنای فکری که اساس وحدت بشری و طبقاتی و نژادی رای می سازد بچرخاند و سمبل هر دو کعبه است ، بنابراین نهضت ابراهیم نهضت فلسفی تنها نیست . نهضت شناختن خلقت جهان نیست ، یک نهضتی است بر خلاف مسیر تاریخ بشر که به وسیله آن طبقه و آن دست ها و آن گروه ها منحرف شد علیرغم ناس و مردم و به نفع آن گروه خاص اقلیت – ملاء و مترف و رهبان – نابود کردن انحصارها و مرزها و قیدها و بندگی ها و بردگی ها و برتری طلبی ها و در عین حال ایجاد وحدت جهان ، وحدت انسان با جهان ، وحدت انسان با انسان . این است که نهضت ابراهیم این همه عظمت دارد و این است که انسانها هر سال و هر نسل دعوت می شوند که به یک گوشه ای به نام خاطره ابراهیم جمع شوند و از اعمال جدی او تقلید نمونه ای و اشاره ای بکنند و به این شکل همیشه نسلهای بشری که به نام مسلمان ، مسوول انجام و ادامه رسالت ابراهیم هستند پیوند خودشان را با ابراهیم حفظ کنند و هر سال به اینجا بیایند و با او تجدید عهد کنند . این تجدید عهد بی نهایت بار مسوولیت سنگینی را بر دوش انسان روشن و آگاه می سازد و بار می کند .

مسوولیت بزرگی که با ابراهیم آغاز شده . به عنوان بازگشتن و برگرداندن مسیر تاریخ بشر به دوره هایلی ، به دوره برابری انسانی ، برادری انسانی ، و نفی همه عوامل شرک یعنی مذهب انحرافی ضد انسانی است . و توحید خدا – کلمه توحید اعلام کلمه توحید – که به قول کاشف الغطاء زیر بنای توحید کلمه است . و توحید انسان (معبود) که زیر بنای توحید عابد است . و یگانه بودن خالق طبیعت و خالق انسان که زیر بنای توحید انسان با طبیعت است . همه مذاهب می خواستند انسان را دور از طبیعت رشد بدهند ، اسلام می خواهد انسان را در متن طبیعت تکامل بدهد ، در متن

اقتصاد ، در متن مادیت می خواهد تکامل معنوی بدهد . اسلام یعنی چه ؟ اسلام دین ابراهیم ، اسلام (از نظر اصطلاح قرآنی) یک دین است که از آغاز آدم یعنی از آغاز بشریت همین دین بوده ، ادیان وجود ندارد یک دین در برابر ادیان است . وقتی که ایرانیان از مسلمانها در پرسیدند شما برای چه آمده اید ؟ این مسلمان می گوید که ما آمده ایم شما را از پرستش یکدیگر به پرستش خداوند بخوانیم – معنای توحید را نگاه کنید خدا تنها یکی ، دو تا ، سه تا نیست ، منظور نبوده ، خیلی مساله زنده است فعلی و همیشگی است .

این خدا یکی است و بیشتر نیست این خیلی دامنه دارد و خیلی مسوولیت دارد – از ذلت زمین و از پستی ادیان شما را به عزت اسلام بخوانیم – می بینید همه ادیان را در برابر اسلام می خواند و اسلام دین ابراهیم است ، دین آدم است ، یعنی دین انسان است . دین آدم یعنی چه ؟ یعنی دین انسان است یعنی انسان اگر که این انحرافات تاریخی ، این توجیهات دروغین ، این ادیان ساختگی ، این شرک پرستی نمی بود به فطرت بر دین توحید یعنی بر اسلام می بود . این نهضت با ابرهیم در تاریخ انحرافی بشر و در جامعه های قبیله ای انسان آغاز شده ، با محمد تکمیل شده اما با او پایان نپذیرفته ، تکمیل شدن دین غیر از تمام شده نهضت است . نهضت تا کی هست ؟ تا همیشه و تا وقتی که انسان به پیروزی مطلق برسد و آن پیروزی مطلق ، استقرار عدالت بشری است ، قسط و حکمت و برابری و نظام هابیلی را جانشین نظام قبیله ای کردن است ، و توحید اجتماعی و فلسفی و اخلاقی جانشین شرک اجتماعی و اخلاقی و فلسفی است و نابودی ادیان ساختگی به نفع دین انسان ، دین آدم ، دین اسلام . بنابراین ما در عین حال همواره مسوول ادامه و گسترش نهضت ابراهیم در نسلهای خودمان ، در جامعه های خودمان ، در روی زمین و زمان خودمان هستیم . ادامه نهضت ابراهیم با پیغمبر اسلام ، از نظر ایدئولوژی دین تکمیل می شود اما از لحاظ حرکت اجتماعی تکامل و ادامه پیدا می کند و این نهضت در نبردها و جنگ های مداوم فکری و علمی و اجتماعی و نظامی در طول تاریخ گذشته و آینده

بوده و خواهد بود و این معنی تشیع است . جز این تشیع ، نه دین است و نه مذهب خاص است هیچ . چیزی نیست .

تلقی ادامه اسلام بعد از پیغمبر اسلام است چگونه ادامه ای . ادامه چه ؟ ادامه نهضت ابراهیم که با پیغمبر اسلام تکامل پیدا می کند و این مبارزه بین توحید و شرک که یک نوع دیگر شرک در داخل توحید است که بعدا خواهیم گفت ، که بعضی باز خود توحید را دین قرار می دهند در داخلش شرک را جا می دهند و بعد نام موسی و به نام عیسی و به نام محمد (ص) که ادیان توحید هستند باز نظام شرک را ایجاد می کنند و به نام توحید و توحید را باز زیربنای توجیه نظام زندگی مشرکانه قرار می دهند . و تشیع جز این نیست که توحید در معنای اجتماعی خودش در معنای انسانی ، در معنای زندگانی این جهانی بشری خودش تحقق پیدا کند بر خلاف آن طبقه ای و آن نظام های خلفائی که می خواستند (توحید) در چهارچوب حوزه های علمیه ، بحث کلامی و فلسفی بماند .

این است که در نیشابور از امام رضا (ع) یک حدیثی را می پرسند ، حدیثی تازه سلسله الذهب از پدرم شنیدم ، او از جدش نقل کرد و او از جدش نقل کرد . از چه نقل می کرد ؟ از لاله الا الله . این یک حدیث تازه ای نیست ؟ این را که خلیفه هم می گوید : لاله الا الله . هر خلیفه یک سال به حج می رود یک سال به جهاد . شما حرف تازه آوردی ؟

بله آقا حرف تازه آوردم ، حرفی آوردم که همه مسلمانهای شرق و غرب که هر روز و هر شب که لاله الا الله می گویند و لاله الا الله گو درست می کنند اصلا نشنیده اند و نفهمیده اند ، این حرف تازه است . من وقتی که دانش آموز بودم چهارده پانزده سال پیش ابوذر غفاری را ترجمه می کردم یک مرتبه رسیدم به اینجا که ابوذر غفاری از پیغمبر می پرسد که حدثی یا رسول الله ، بعد پیغمبر می گوید که ای ابوذر کسی نیست که لاله الا الله بگوید و به بهشت نرود .

بعد ابوذر می پرسد اگر زنا و دزدی هم کرده باشد ! پیغمبر می فرماید بله اگر زنا و دزدی هم کرده باشد . ابوذر نمی تواند باور کند ، می گوید اگر زنا و دزدی هم کرده باشد پیغمبر می گوید بله ابوذر . اگر زنا و دزدی هم کرده باشد . من

وقتی که به اینجا رسیدم گفتم این چیه که ترجمه بکنم ؟ خوب لاله الا الله را یک فاسد و دزد بگویند چرا به بهشت برود ؟ بعد عقلم را گذاشتم کنار و ترجمه کردم . حالا می فهمم چقدر درست است ! آن لاله الا الله است ! آن لاله الا الله است که من نفهمیدم ، زنا و دزدی را که نفهمیده بودم ، لا اله الا الله را نفهمیده بودم . بشریت و جامعه اگر معنی توحید را بفهمد دیگر مساله زنا و دزدی و جنایت و امثال اینها مساله ای نیست که اصلا مطرح بشود . مساله ای نیست که در جامعه کشت بشود ، رشد بکند و برورد .

نهضت ابراهیم که بنیانگذار توحید و بنیانگذار این خانه است نهضت بشری است از آغاز انحراف تاریخ که در قصه قابیل دیدیم تا وقتی که تاریخ به مسیر توحید برنگردد – توحید به این معنا در این ابعاد بزرگش – ادامه خواهد داشت در همه روز ، در همه نقطه ها و در همه ماهها و در همه صحنه های جهاد واقعی بشری . آنهایی که رفته اند به کربلا (چقدر من متاسفم که موفق نشدم) به من نقل کردند که (البته آن کس که نقل می کرد خودش قضیه تاریخی اش را نمی دانست) می گفت که یک پرچم قرمزی روی بارگاه حضرت ابوالفضل هست . من یک مرتبه تکان خوردم برای اینکه می دانستم در قبایل عرب جنگ بود ، بیست تا سی تا قبیله همیشه با هم می جنگیدند ، بعضی جنگها چهل سال طول می کشید . داستان شتر بسوس ۴۰ سال طول کشید ، بعد که پیغمبر اسلام آمد آنها را آشتی داد یعنی اگر پیغمبر نبود همین حالا هم با هم می جنگیدند ، حتی بر سر یک دانه شتر .

خونهایی که بیشتر از شتر ارزش ندارد باید برای شتر هم به زمین بریزد ! هیچ چیز در دنیا به هدر نمی رود . به هر حال یک مرتبه که این قبایل با هم می جنگیدند به ماه حرام می رسیدند . چهار ماه حرام در سال بوده یک مرتبه می رسیدند وارد ماه حرام می شدند طبق سنت عرب نمی توانستند بجنگند . قبایل آمده اند در صحنه پیکار چادر زده اند ، خونها هنوز می جوشد ، هنوز جنازه ها افتاده اما مجبورند شمشیر را غلاف کنند – ماه حرام است – می رفتن توی خیمه ها ،

اما علت واقعی برای این صلح به وجود نیامده دو قبیله با هم سازش نکرده اند . به علت ماه حرام موقتاً شمشیرها را غلاف کرده اند . می خواهند بگویند ای بشر ، ای عرب ، ما دو قبیله با هم آشتی نکرده ایم از دعوایمان صرفنظر نکرده ایم بخاطر ماه حرام موقتاً جنگ را تعطیل کرده ایم ماه حرام که تمام بشود جنگ را ادامه خواهیم داد . برای اینکه این حرف را بزند روی خیمه پرچمدار یک پرچم قرمز می زدند .

یک مرتبه متوجه شدم این پرچم قرمز یعنی اگر شما می آید اینجا چند تا گور آرام و خاموش می بینید و جنگ حسین را در کربلا آرام یافته و پایان یافته می بینید به خاطر سالهای حرام است و این پرچم فرمانده نشان می دهد که این جنگ ادامه خواهد داشت . تا کی ؟ هر روز عاشورا است ، هر سرزمین کربلا است . اما کدام جنگ ؟ جنگی که ابراهیم آغاز کرد و جز با استقرار توحید در همه ابعادش در زمین این جنگ پایان نخواهد یافت .

والسلام علیکم